

عوامل پیدایی هجا در نزد بشاربن برد

مقدّسی دکتر ابوالحسن امین

دانشیار دانشگاه تهران

و

دکتر بهرام امانی

استادیار دانشگاه زنجان

(از ص ۱۳ تا ۲۹)

چکیده:

«فن هجا» از فنون شعری است که به‌طور خودانگیخته یا غیرخودانگیخته، برای آرامش آشفستگی‌های درونی شاعر همراه با رنجش مهجوز از وجود وی برمی‌خیزد. بدون شک در شکل‌گیری این نوع از شعر، عامل یا عواملی دخالت دارد، همان‌گونه که در جهت‌گیری شاعران به سوی نوع معینی از شعر، انگیزه‌ها یا عللی دخیل است. این مقاله تلاش دارد این عوامل را در دو دسته بیرونی و درونی بررسی نماید. در قسمت نخست به بررسی ریشه‌های هجوگرایی بشار در محیط خانواده و اجتماع پرداخته شده، و از بردگی خانوادگی، نقص عضو ژنتیکی، مقطوع‌النسل بودن و اثرات آن در تولید هجا سخن گفته شده است، و در بخش بعدی آن به انطباق شخصیت این شاعر با نقطه‌نظرهای برخی از روانشناسان و جامعه‌شناسان در مباحثی چون اضطراب، هیجان‌خواهی، عقده حقارت و عقده خودبزرگ‌بینی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: بشاربن برد، هجا، اغراض شعر، انگیزه‌های هجو، بصره.

مقدمه:

برای بررسی و تحلیل شخصیت یک شاعر، لازم است به موضوعات بنیادی نظریه‌های شخصیت در قبال وی توجه کنیم و دریابیم که آیا یک شاعر می‌تواند به‌طور خودانگیخته جهت اندیشه‌ها، افکار و تخیلاتش را تعیین کند؟ آیا او دارای یک آگاهی هوشیار در انتخاب موضوعات و مفاهیم شعری است و یا اینکه عوامل زیست‌شناختی، محرک‌های بیرونی یا نیروهایی که به‌طور آگاهانه نسبت به آنها کنترلی نداریم، شاعر را در جهت موضوعی خاص یا مفاهیم شعری مشخصی، سوق می‌دهد؟ و به عبارتی ساده‌تر ضروری است برای ما روشن گردد که در جهت‌گیری موضوعات شعری، صفات ارثی (طبیعت) دخیل است یا ویژگی‌های محیطی فرد؛ به راستی چرا بشار، هجوسرا می‌شود و ابوالعتاهیه زهدسرا؟ حافظ نغمه غزل سر می‌دهد و فردوسی بر طبل حماسه می‌کوبد؟

همه ما آگاهییم که تراوشات شعری در سبک‌ها و اوزان عروضی گوناگون با مفاهیم و موضوعات متنوع برانگیخته می‌شود. آنچه ذهن ما را در این باره به کنجکاوی وا می‌دارد این است که بدانیم رابطه میان شخصیت شاعران و تنوع موضوعات شعریشان چگونه است؟ در عصر و اجتماعی که بشار به سوی هجا گام بر می‌دارد، ابونواس خمیره سرا می‌شود؟

بدیهی است گرایش شاعران به سوی اغراض گوناگون شعری تصادفی نبوده و میان نوع شعر و شخصیت شاعر و میان شخصیت شاعر و گذشته، آینده، اجتماع، فرهنگ و به‌طور کلی محیط بیرونی و درونی‌اش ارتباطی عمیق وجود دارد. امروزه روانشناسان در بررسی شخصیت افراد به این‌گونه موارد توجه شایانی دارند. «کارل یونگ» (از روانشناسان بزرگ عصر حاضر) در روش‌های اندازه‌گیری شخصیت افراد، ضمن بررسی نمادها، اسطوره‌ها، آداب و رسوم فرهنگ‌های باستانی، به تحلیل رؤیاهای افراد - که معطوف به آینده هستند - می‌پردازد. (شولتز، ص ۱۳۵)

«اریکسون»، همتای او، متأثر شدن افراد از فرهنگ، جامعه و تاریخ را به رسمیت می‌شناسد. (همان، ص ۳۴۹) علاوه بر این دو روانشناس، «جولیان راتر» (همان، ص ۵۵۱)، «کارن هورنای» (همان، ص ۱۹۳) «اریک فروم» (همان، ص ۲۱۸) از روانشناسان بزرگ معاصر اعتقاد دارند نیروهای تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، شخصیت‌ها را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهند و

گروهی نیز همانند «زیگموند فروید» و «ماروین زاکرمن» (همان، صص ۹۲ و ۵۹۰)، بر تأثیر عوامل زیست‌شناختی (ژنتیک) بر رفتارها، گفتارها، افکار و به‌طور کلی شخصیت افراد تأکید دارند. مطالعه شخصیت شاعران با اهتمام به آنچه روانشناسان به طور عام در نظر می‌گیرند و رابطه آن با تنوع اغراض شعری، می‌تواند پنجره‌ای را در برابر دیدگان ما گشوده و افق یافته‌هایمان را در این زمینه گسترش دهد.

متأسفانه کتابهای تاریخ ادبیات عرب از یافته‌های جامعه‌شناختی، روانشناختی، انسان‌شناختی و روانشناختی کمتر بهره برده‌اند و در بررسی‌های نویسندگان تاریخ ادبیات عرب، اعماق تاریخ با رویکرد اجتماعی و علمی به وضوح دیده نمی‌شود و به عبارتی دیگر تحلیل زندگی ادیبان و آثار آنها بیشتر بر اساس نقل روایت‌های تاریخی بدون بهره‌گیری از مباحث و متدهای علمی عصر حاضر بوده است. اسکارپیت به نقل از ژادانف می‌گوید: دیگر نمی‌توان عوامل تعیین‌کننده اوضاع بیرونی، به ویژه عوامل اجتماعی را که بر فعالیت ادبی سنگینی می‌کند، نادیده گرفت و باید ادبیات را در پیوند جدایی‌ناپذیر با زندگی اجتماعی، بر پایه زیربنای عوامل تاریخی و اجتماعی که بر نویسندگان تأثیر گذاشته است، در نظر گرفت. (اسکارپیت، ص ۱۳) گفته می‌شود که خصلت جمعی آفرینش ادبی، حاصل آن است که ساختارهای جهان آثار، با ساختارهای ذهنی و برخی از گروه‌های اجتماعی همخوان‌اند و با آن رابطه‌ای درک‌پذیر دارند. (گلدمن، ص ۳۲۰) بدین وسیله امروزه ضروری به نظر می‌رسد که در بررسی موضوعات و اغراض شعری، به تجربه‌های اجتماعی و تاریخی شاعر در بستر محیط‌های در برگیرنده‌اش، به انضمام عوامل زیستی توجه شود. در این مقاله، نگارندگان تلاش نموده‌اند عوامل پیدایی هجا در نزد بشار را با عنایت به عوامل بیرونی (محیط) و درونی (روانی و زیست‌شناختی) بررسی کنند. براین‌اساس، نگارندگان در آغاز به بررسی اجمالی محیط‌های خانوادگی و اجتماعی و تأثیری که عوامل برخاسته از آن بر روان و شخصیت شاعر دارد پرداخته، و به دنبال آن به تحلیل کوتاهی درباره انطباق شخصیت شاعر با برخی از مهمترین نظریه‌های شخصیت در پیدایی هجو در نزد شاعر همت گماشته‌اند.

محیط خانوادگی بشار:

بشار بن برد بن یرجوخ تخارستانی از شاعران مخضرم دوره‌های اموی و عباسی است که کنیه ابو معاذ را - به خاطر پناه‌جویی‌ها، و لقب المرعث را به خاطر استفاده از تعویذ و گوشواره به رسم ایرانیان قدیم، به منظور اجتناب از آفات و بدی‌ها به خود گرفت. لقب «المرعث» او (به معنای کسی که گوشواره بر گوش دارد و یا کسی که لباسش را بر عکس می‌پوشد) با کنیه‌اش منطبق است. درباره برعکس پوشیدن لباس باید گفت که این رسم در میان اعراب، به ویژه اعراب جاهلی برای فرار از آفات و اجنه رایج بود و شاید مادرش به منظور حفظ جان بشار، که از معلولیت خانوادگی رنج می‌برد (و به آن اشاره خواهد شد)، این نوع لباس پوشیدن را به وی آموخته بود. پدر بزرگش، یرجوخ، از تخارستان، ولایتی پهناور با شهرها و روستاهای فراوان در ناحیه غربی سرزمین بلخ و رود جیحون (یا قوت حموی، ج ۴، ص ۳؛ لسترنج، ص ۴۵۳) بود. مطابق آنچه الاغانی روایت کرده است، یرجوخ تخارستانی توسط المهلب بن ابی صفره - از سرداران عرب در عصر اموی و حاکم خراسان در سالهای ۷۹ تا ۸۲ هـ ق - به اسیری گرفته شد و به همسرش - خیرة القشیریة - بخشیده شد. این اسیر به عنوان برده‌ای به همراه پسرش، بُرد، در مزارع خیره در جایی موسوم به «الخیرتان» کار می‌کرد. (الاصفهان، ج ۳، ص ۱۲۸) بُرد پس از پدرش نیز همواره در خدمت خیره قشیریة بود تا اینکه این زن وی را ضمن به ازدواج در آوردنش با فردی از بنی‌عقیل به او بخشیده و به این وسیله، بُرد در سال ۹۶ هـ ق. در بصره از وی صاحب پسری به نام «بشار» گردید. (همان، ج ۳، ص ۱۲۹)

روایت‌های متعددی که از پدر، پدر بزرگ و حتی از خود وی حکایت دارند، همگی از بدترین نوع بردگیش خبر می‌دهند. چیزی که در فرهنگ عرب از آن به عنوان «القن» یاد می‌شود. «الأصمعی» در عکس‌العملش مقابل هجو بشار از قوم باهله، خطاب به وی فریاد برمی‌آورد: «ویلی علی هذا العبد القن ابن القن». (همان، ج ۳، ص ۱۹۷) القن یا العبد القن در معاجم عربی به معنای برده‌ای که خود و پدر و مادرش در بردگی دیگری بوده و یا کسی که برده به دنیا آمده و توانایی آزاد شدن را نداشته باشد (العظیم‌آبادی، باب نون والرازی، باب قاف و ابن‌منظور، باب قاف) اطلاق می‌شد. این اصطلاح مکروه بود، به نحوی که در مورد این نوع از بردگی گفته شده

است: «لسنا بعبيد قنّ ولکننا عبید مملکة». از تولّد او که فاصله بگیریم، به نظر می‌رسد دوره کودکی این شاعر نیز پر از اضطراب و تشویشی باشد که در روند تکامل بخشی شخصیت هجوگویانه او مؤثر افتاده بود؛ چیزی که وی را به سوی وجودی ناآرام و پر از رنج می‌راند و رنجوری روانش را سبب می‌شد. روایت‌ها حکایت از فروخته شدن این کودک و آزاد شدن او از روی ترخم دارد، «الأغانی» به نقل از محمد بن عمران الصّیرفی آورده است که، مادر بشار، او را به أمّ الطّبّاء سدوسی زن اوس بن ثعلبه - صاحب کاخ اوس در بصره - به مبلغ ناچیز دو دینار فروخت و آن زن نیز وی را آزاد کرد. (همان، ج ۳، ص ۱۲۹) همین منبع به نقل از یحیی بن علی می‌افزاید که همسر بنی عقیل بُرد پس از به دنیا آوردن بشار، او را نابینا دیده و وی را (از روی ترخم) آزاد کرد، و براین اساس است که شاعر خود را از بنی عقیل می‌داند و می‌گوید:

إِنّنی من بنی عُقَیلِ بنِ کعبِ مَوْضِعِ السَّیْفِ مِنْ طَلْکِی الْأَعْنَاقِ

(همان، ج ۳، ص ۱۳۱)

«همانا من از بنی عقیل بن کعب هستم، و نسبت من به بنی عقیل چون جایگاه شمشیر بر

سپیدی گردن هاست.»

همان‌طور که پیش از این گفته شد، به نظر می‌رسد بشار دوران کودکی پرتلاطمی را تجربه کرده؛ از یک طرف به خاطر نقص جسمانی مورد تمسخر همسالانش بود و از طرفی دیگر، مورد ضرب و شتم پدرش قرار می‌گرفت. آورده‌اند که او هنوز به سن ده‌سالگی نرسیده بود که طبع شعریش شکوفا شده و در دفاع از خود و در پاسخ به اذیت و آزار همسالانش از هجو استفاده می‌کرد، و هنگامی که پدرش با شکایت مردم از او مواجه می‌شد او را کتک می‌زد. ظاهراً این بی‌مهری پدر بارها تکرار می‌شد و مادرش در عکس‌العملش به او می‌گفت: «کم تضرب هذا الصبی الضریر» (محمد ناصرالدین، ص ۵؛ الاصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۵) «چقدر این کودک نابینا را می‌زنی؟» این ضرب و شتم‌های پی‌درپی احساس تنفّر درونی و نیز ناخواسته بودن را در درونش در این دوران به وجود آورد. از عوامل دیگری که در روان رنجوری این شاعر نقش داشت، نقص جسمانی خانوادگی و ژنتیکی اوست. بسیاری از محققان، نابینایی وی را عامل هجویاتش گرفته‌اند ولی باید در نظر داشت که شاعران نابینای فراوانی در ادبیات جهان وجود دارند که

لروماً هجوسرا نبوده و دچار عقده‌های حقارت نشده‌اند. این نقص جسمانی علاوه بر او شامل خانواده‌اش نیز می‌شد؛ دو برادر بشار یعنی بشر و بشیر معلول بودند و به همین دلیل صفوان الانصاری در هجوش و در بدگویی از مادرش می‌گوید:

ولدتَ خُلُداً وَذِيخاً فَي تَشْتَمِهِ وَبَعْدَهُ خُرْزاً يَشْتَدُّ فِي الْعَضَضِ

(همان، ص ۴)

«ای مادر بشار، تو پسرانی که یکی همچون موشی کور بر مردم فراوان تعرّض می‌کند، و دیگری همانند کفتار نر و لنگ، و پس از او پسری چون خرگوشی نر با دست‌های کوتاه که سخت می‌جود و گاز می‌گیرد را، به دنیا آورده‌ای.»

و یا گفته شده است که همسر بشار، أمامه، یک دختر، و نیز یک پسر به نام محمد به دنیا آورده، و محمد در کودکی مرده و از فرزندان دختر نیز کسی باقی نماند و هنگامی که طاهربن حسین وارد عراق شد و از اعقاب بشار پرسید مردم او را مقطوع‌النسل لقب دادند. (همان، ص ۴) این نقص ژنتیکی در جامعه بصره که اقتدار خانواده را در فرزندان و پسران بیشتر و اصل و نسب می‌دید در روان‌پریشی شاعر بی‌تأثیر نبود.

اهمیت این موضوع را می‌توان از فراوانی ذکر اصل و نسب در ادبیات این دوره و دوره‌های پیش از او مشاهده کرد و اتفاقاً تأکید بشار در هجویاتش بر شماتت نسب مهجوان خود دلیلی بر اهتمام ناخودآگاه شاعر بر مقابله با سرزنش دیگران به خاطر وجود این نقص در اوست. بنابراین ما از عواملی که در محیط خانوادگی توانست زمینه‌های بروز روان‌نجوری، اضطراب اساسی و در نهایت بروز هجا را در این مرحله فراهم سازد، می‌توانیم به موارد ذیل اشاره کنیم:

الف - برخورداری از بدترین نوع بردگی خانوادگی (القرن)

ب - احساس پذیرفته نشدن از سوی خانواده (ضرب و شتم‌های مکرر)

ج - داشتن نقص جسمانی خانوادگی.

محیط اجتماعی بشار:

همانطور که پیش از این اشاره شد، ما برای بررسی شخصیت شاعران، ناگزیر به بررسی محیط‌های گوناگون جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... شاعر هستیم. اریک فروم معتقد است شخصیت توسط نیروهای تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. (شولتر، ص ۲۱۸)

کارن هورنای بر عوامل اجتماعی و جولیان راتر بر عوامل تاریخی، در تکوین شخصیت به ویژه در دوران کودکی - تأکید دارند. (همان، صص ۱۹۲ و ۵۵۰) اگر بپذیریم که اغراض شعری شعرا با شخصیت آن‌ها ارتباط دارند، درمی‌یابیم که برای بررسی آن اغراض نیازمند به بررسی شخصیت ایشان هستیم و درمی‌یابیم که شاعر مورد بحث ما از چه عوامل بیرونی و درونی متأثر شده است.

بشاربن برد در بصره به دنیا آمد و شخصیتش در آنجا شکل گرفت و در همانجا نیز کشته شد. اگرچه سفری به بغداد داشت اما آنچه برای ما مهم است، محیطی است که تجربه‌هایش را بر او تحمیل کرد، محیطی که کوله‌بار سنگینی از تجارب تاریخی کهن سرزمین بابلیان را به دوش می‌کشید.

بصره که آن را معرب «بسی راه» به معنای راه‌های فراوان (دهخدا، ج ۱، ص ۱۲۵) و یا به معنای سنگ‌های سیاه (لسترینج، ص ۴۸) گرفته‌اند سرزمین معروفی بوده است که در دوره ساسانیان و یا در صدر اسلام با عنوان «وحشت آباذ اردشیر» مشهور بوده و بارها با چپاول‌گری‌های «المثنی بن حارثة الشیبانی» در دوره ابوبکر و عمر روبه‌رو شده است. زمانی که اعراب به این ناحیه سرازیر شدند آنجا را «الخُرَیْبَة» می‌گفتند، نامی که فراوان در کتب تاریخ از آن یاد شده است. در واقع بصره تجدید بنایی از یکی از شهرهای قدیم ایرانیان بوده است. (زکی، ص ۲۲)

این شهر که در سال ۱۷هـ ق در زمان عمر بن خطاب ساخته شد از زمین‌های حاصلخیزی برخوردار بود که اعراب پس از ورود به آن آنجا را میان خود تقسیم کردند؛ سرزمینی که از مرکزیت تجاری و موقعیت سوق‌الجیشی اتصال به رودهای بزرگ و به دنبال آن دریا‌های آزاد بهره‌مند بود.

ساختار اجتماعی این شهر که از اقوام مختلف ایرانیان، قبایل عرب، نبطیان، زنگیان (سیاهان و برده‌های افریقایی تباری که اعراب آنها را در مزارع نیشکر و برای خشک کردن باتلاق‌های بصره در برابر یک وعده طعام به کار می‌گرفتند.) و اقوام زطّ (اقوام مهاجر از هند) و سیایجه (همان، ص ۵۶) تشکیل شده بود در کنار موقعیت متناسب جغرافیایی آن، زمینه را برای مادی‌گرایی و رفاه‌طلبی فراهم می‌کرد، مورخان نیز به این موقعیت خوب اشاره کرده و از سرازیر شدن بازرگانان و کشتی‌های بازرگانی چین و هند به بصره خبر می‌دهند. اصولاً با فتح سرزمین‌های ایران و شام در دوره عمر با انگیزه‌های معنوی و مادی و مهاجرت قبایل عرب به این مناطق و دستیابی‌شان به املاک و زمین‌های حاصلخیز و موقعیت‌های اقتصادی با بهره‌گیری از اهرم‌های سیاسی و... اندک‌اندک شعارها و گرایش‌های معنوی روبه کاهش نهاده و این بار منفعت‌طلبی فردی و قبیله‌ای عصر جاهلی با ظاهری نو، بروز یافت. انس بن حجیّه (فرستاده عتبه فاتح دشت میشان به سمت عمر) در پاسخ خلیفه، وقتی از او درباره احوال مسلمانان در بصره و سرزمین‌های فتح شده پرسید، می‌گوید: «لقد انثالت علیهم الدنیا فهم یهیلون الذّهب والفضة» (الطبری، ص ۱۵۱) «دنیا به آنها روی آورده و آنها نیز به گردآوری طلا و نقره مشغولند» (همین منبع در ادامه می‌افزاید: به دنبال این سخن انس، سیل عظیمی از قبایل عرب به سوی بصره و سرزمین‌های فتح شده روانه می‌گردد.) وجود کاخ‌های فراوان در این دوره در بصره و به ویژه کاخ‌های افراد صاحب نامی چون اوس بن ثعلبه (از شجاعان بکر بن وائل در خراسان و والی هرات، صاحب کاخ مشهور بصره) و سایر موارد که بلاذری از آنها یاد کرده، (البلاذری، ج ۱، ص ۳۵۵) خود مؤید مادی‌گرایی و دنیا‌طلبی قبایل تازه وارد است، به نحوی که توصیف مظاهر آن از دید شاعران پنهان نبوده است. ابوجعفر عبدالله بن محمد بن ابی عیینه، از شاعران والامقام بصره در دوره اموی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) در توصیف قصر اوس بن ثعلبه می‌گوید:

... کأنّ قصور القوم ینظرن حوله
إلی ملک موف علی منبر الملک
فیا طیب ذاک القصر قصرأ و منزلاً
بأفیح سهل غیر وعر ولاضنک...

(ابن قتیبه، ج ۲، ص ۸۵۲)

- گویی نگاه کاخهای اطراف به کاخ اوس، چون نگاه مردمانی است که به پادشاه بر تخت نشسته، چشم دوخته‌اند و او را نظاره می‌کنند.

- چه کاخ و منزل نیکویی! کاخی که در مکانی وسیع و در زمینی نرم و هموار و بدون سنگلاخ قرار دارد.

جاحظ، خلیل بن احمد و... از کسانی هستند که در این باره بسیار سخن گفته و مواردی از آنها را در آثارشان ذکر کرده‌اند.

از سوی دیگر ساختار منفک و قبیله‌ای شهر، که هر قومی را در ناحیه‌ای خاص جای داده بود و یادآور همان منفعت‌طلبی فردی و قبیله‌ای عصر جاهلی در این دوره بود، فضا را برای نزاع‌های گروهی و قبیله‌ای در قالب‌های عقیدتی و سیاسی و ادبی آماده می‌کرد. پراکندگی مساجد در شهر بصره خود حاکی از پراکندگی جامعه بصره است؛ چیزی که بلاذری در فتوح البلدان به آن اشاره دارد؛ بلاذری می‌گوید: مساجد فراوانی در اکناف بصره بود، از جمله آنها می‌توان به مسجد اسواران، مسجد بنی عباد و... اشاره کرد. (البلاذری، ج ۱، ص ۳۵۰)

جامعه بصره از فاصله طبقاتی شدیدی رنج می‌برد. در کنار ثروتمندان، فقیرانی از نبطیان و زنگیان و اقوام زطّ و سیابجه و موالی و... بودند که در حاشیه‌ها زندگی می‌کردند و از عدم توازن سطح زندگی شدیداً ناراحت بودند؛ چیزی که بعدها انقلاب زنگیان را به وجود آورد. بر هم خوردن توازن اجتماعی و اقتصادی، شکل‌گیری ساختار شهری قبیله‌ای، برهم خوردن اصل برابری که پیشتر شعار آن سرداده می‌شد، در کنار عواملی دیگر بصره را کانون اضطرابات سیاسی و غیرسیاسی قرار داده بود. شورش‌های خوارج، عبدالرحمن بن اشعث و ابراهیم بن مالک اشتر به همراه مصعب بن زبیر و... از این قبیل است. این تحولات در عرصه ادب در نثر به صورت خطبه و متالبنویسی و در شعر به صورت تهاجی خود را نشان داد. خطبه البتراء و سایر خطبی که تاریخ در این دوره به ثبت رسانده، خود مبین این آشفتگی‌ها است. این بار نه بازار «عکاظ»، بلکه بازار «مرید» بصره، صحنه مفاخرت‌ها و مهاجرات بود و دقیقاً مبتنی بر همین اقتضای جامعه بصره، در این دوره، خطبه و خطبه‌سرایی به شکوفایی رسید. در عرصه شعر، آنچه بیش از همه نمودار گشت، فن فخر و هجا بود. ما آنچه را که بازار عکاظ در عصر

جاهلی میزبان آن بود در دوره مورد بحث، در بازار مرید بصره مشاهده می‌کنیم. الاغانی نمونه‌هایی از این‌گونه مبارزه‌طلبی در قالب هجو را در بازار مرید از بشار و نابغه جغدی و... را آورده است. (الاصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۴) همین منبع در جایی دیگر روایت کرده است که بنی‌عقیل از بشار در برابر بنی‌سدوس استفاده می‌کرد. (همان، ج ۳، ص ۲۰) فضای تشویش، ترس و اضطراب و آشفتگی که در جامعه بصره بود در کنار منفعت‌طلبی‌های حزبی و در نهایت رسیدن به منافع اقتصادی، فن هجا و فخر را وسیله‌ای جهت رسیدن به ارزش‌های اجتماعی حاکم بر جامعه آن روز یعنی مال و ثروت قرار می‌داد. به نظر می‌رسد آنچه که بشار را از نقطه‌نظر اجتماعی به این سو سوق می‌داد ارزش اجتماعی جامعه بصره بود. ذکر این نکته ضروری است که دریاپیم بازار تخصصات قبیله‌ای و فرقه‌ای عرصه را برای رونق‌بخشی هجا جهت سرکوب مخالفان فراهم می‌کرد، و باعث می‌شد این شاعر از مشوق‌ها و موقعیت‌های موجود استفاده نماید. پتانسیل هجوسرایی بشار با تقویتی که از ارزش اجتماعی جامعه بصره - یعنی رسیدن به مال و ثروت در فرصت‌های معینی - می‌گرفت، منجر به هجوسرایی‌های وی می‌شد. تقویت این رفتار، با امتیازدهی افراد یا قبایلی به خاطر فرار از هتاک و هجوسرایی‌ها و یا سرکوب دیگران انجام می‌گرفت.

بشار تحت تأثیر ارزش‌های اجتماعی آن روز جامعه بصره، یعنی رسیدن به مال و ثروت، قرار داشت. او می‌خواست خانواده‌اش را از فقر و تنگدستی برهاند و به همین دلیل از همان اوان هجوسرایش که مورد سرزنش پدر قرار می‌گرفت، در پاسخ به وی، هدفش را از این کار، کسب مال و ثروت و رهایی از فقر خانوادگی عنوان می‌کرد. (همان، ج ۳، ص ۲۰۵) او از موقعیت بالای اجتماعی‌اش در بصره، استفاده کرده و با شعر تکسب می‌نمود. بازار این تکسب تا حدی بود که دیگران نیز با به کارگیری اشعارش در نغمه‌سرایی و ترانه خوانی بهره‌مند می‌شدند، به گونه‌ای که گفته شده است در بصره، مرد و زن آوازه‌خوانی نبود که از شعرش استفاده نکند و از این راه سودجویی ننماید. بازار کسب مال و ثروت این شاعر از طریق هجو و مدح تاحدی بالا گرفت که برادرش بشیر نیز او را به خاطر این کار مورد انتقاد قرار می‌داد. گاهی اوقات رسیدن به همین ارزش اجتماعی بود که حسادت شاعران رقیبش چون حماد

عجرد و ابوهشام باهلی را برمی‌انگیخت و آنها را در معرض تهاجی قرار می‌داد. بنابراین بشار از جامعه‌اش یاد گرفته بود که چگونه با اشعارش تکسب کند ولی نباید از نظر دور داشت که محیط بیرونی چیزی را بر کسی تحمیل نمی‌کند مگر این‌که آن شخص از زمینه‌های ژنتیکی و زیستی و... بهره‌مند باشد. چرا که در غیر این صورت همه شاعران باید در محیط‌های همسان، اغراض شعری واحدی داشته باشند.

بنابراین از محرک‌های مؤثر محیط اجتماعی بصره در بروز هجا در نزد بشار به دو عامل ذیل باید توجه داشت:

الف - آشفته‌گی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - برخاسته از تصادم فرهنگ‌ها به دنبال فتوحات و مهاجرت اعراب به سرزمین‌های حاصلخیزی چون بصره - در تولید هجا در نزد بشار مؤثر بود.

ب - ارزش اجتماعی آن روز محیط بصره و مال و ثروت از مشوق‌های تأثیرگذار در هجوسرایی شاعر بوده است.

روان‌رنجوری بشار:

در بخش‌های گذشته در بررسی اجمالی محیط خانوادگی و اجتماعی بشار، اشاراتی به عوامل محیطی تأثیرگذار در شکل‌گیری قریحه هجوسرایی شاعر شد. در این قسمت تلاش می‌شود اساس و پایه‌های روان‌رنجوری و به تبع آن، پیدایی هجا در نزد او مورد بررسی بیشتر قرارگیرد. به عقیده هورنای، دوران کودکی با دو نیاز اساسی همراه است: ارضا و ایمنی؛ ارضا، به برطرف شدن نیازهای فیزیولوژیکی و ایمنی، به احساس امنیت و رهایی از ترس اشاره دارد. لازمه احساس ایمنی در کودک، دوست داشته شدن و مورد پذیرش واقع شدن از سوی والدین است. در صورتی که والدین، رفتاری غیر از این داشته باشند، در کودک احساس خصومت نسبت به آن‌ها به وجود آمده و در نهایت، موجب حس تنفر نسبت به والدین می‌شود، و سرکوبی این احساس منجر به ایجاد اضطراب اساسی می‌گردد. احساس تنها بودن و درماندگی در یک دنیای خصومت‌آمیز، اضطراب اساسی را نشان می‌دهد. این اضطراب، اساس همه روان

رنجوری هاست. (شولتز، ص ۱۹۲)

همان‌طور که پیش از این گفته شد بشار به خاطر نابینایی مادرزادش از روی ترخم و یا به جهت اینکه این کودک نابینای قنّ دیگر برایشان سودی نخواهد داشت، آزاد شد. در دوران کودکی نیز از ضرب و شتم مکرر پدر در امان نبود، به گونه‌ای که این مسئله همواره اعتراض مادرش را در پی داشت. روایت‌های مکرر این بی‌مهری در کتاب‌های تاریخی و ادبی، خود دال بر فراوانی این عمل دارد. این ضرب‌وشتم‌ها در کنار نامهربانی‌های دیگر اجتماع بصره کافی بود احساس تنفر در او تقویت شده، به گونه‌ای که احساس امنیت را از او سلب نماید؛ احساس ترس و عدم ایمنی که منجر به اضطراب اساسی و روان‌رنجوری در او شد و در نهایت سیل این احساس به صورت هجو در ادبیات شعریش برای تسکین درون وی منعکس گردید. تیپ شخصیتی که هورنای در مورد این افراد ارائه می‌دهد، کاملاً با شخصیت بشار منطبق است. او معتقد است برخی از این افراد با این اضطراب درونی، از طریق جلب محبت دیگران و یا گاهی با کناره‌گیری از آنها، با این اضطراب اساسی مقابله می‌کنند. آن‌ها افرادی هستند که یا به سوی دیگران گام بر می‌دارند (سنخ تسلیم‌گر) و یا علیه دیگران حرکت می‌کنند، (سنخ پرخاشگر) و یا افرادی هستند که از دیگران دوری می‌جویند (سنخ گسسته). این تیپ‌های شخصیتی در همه این نوع از روان‌رنجوری وجود دارد و یک نوع از آن‌ها غالب است. (همان، ص ۱۹۳)

اگر به روایت تاریخ (باتوجه به انطباق شخصیت شاعر و نظرات فوق) توجه کنیم، درمی‌یابیم که بشار در عین حال که می‌خواست با مدح بزرگان، حمایت و محبت دیگران را به سوی خود جلب کند (تسلیم‌گر) - به قول اصمعی - از مردم تبرّم داشت و از آن‌ها دوری می‌جست (گسسته) و می‌گفت: خدا را شاکرم که مرا نابینا آفرید، تا نبینم کسی را که نسبت به او مبغوضم. (الاصفهانی، ج ۳، ص ۱۳۳) از سوی دیگر، مورخان، او را فردی بداخلاق، زودرنج و سریع‌الغضب می‌دانند (ابن عاشور، ج ۱، ص ۱۲) که تاب تحمل مخالفت را نداشت و بلافاصله دست به هجو او می‌زد (پرخاشگر) و بر این اساس می‌توان گفت که تقریباً عمده هجاهایش در پاسخ به مخالفت و اهانت به او و خواسته‌هایش بوده است که می‌توان از میان آنها به هجو ابو هشام

باهلی (شاعر دوره منصور و مهدی عباسی)، یعقوب بن داوود علوی (وزیر مهدی)، حماد عجرد (شاعر مجون سرای این دوره)، واصل بن عطاء (رئیس معتزلیان ۸۰-۱۳۱ هـ.ق) و... اشاره کرد. او هنگامی که مخالفت واصل بن عطاء را درباره عقایدش شنید فریاد برآورد و گفت:

مَا لِي أَشَاعِي غَزَالَآ لَهُ عُتُقُ كِنَقِنِقِ السِّدْوِ إِنِّ وَأَلِي وَإِن مَثَلَا
عُنُقَ الزَّرَافَةِ مَا بَالِي وَبَالِكُمْ تُكْفَرُونَ رَجَالًا كَفَرُوا رَجَالًا
(الاصفهانی، ج ۳، ص ۱۳۷)

- چرا من باید از واصل بن عطاء (ملقب به غزال به خاطر جلوسش در سوق غزالین) پیروی کنم؟ او گردنی دارد که چون شترمرغ نری در صحرا گاهی دور و پنهان، و گاهی نزدیک و آشکار می‌گردد.

- ای گردن زرافه! رأی من چیست و رأی شما چگونه است؟ مردانی که یک نفر را کافر شمرده و تکفیر و انکار می‌کنید.

هیجان‌خواهی بشار:

شخصیت این شاعر سرشار از هیجان‌خواهی بود. حادثه‌جویی، تجربه‌اندوزی و ملال‌پذیری - که از نشانه‌های هیجان‌خواهی است - در او موج می‌زد، و همین امر او را فردی جسور، خودمحور و ناپیرو ساخته بود. روانشناسان بر این باورند که این قبیل افراد از نظر نگرش‌های مذهبی و سیاسی بیشتر تمایل به آزاداندیشی دارند، (مقوله‌ای که به وضوح در شاعر مورد بحث ما وجود دارد). او از میان شش معتزلی که در بصره با هم جلسات مباحثه داشتند، تنها کسی بود که خود را مقید به عقیده و مذهب خاصی نکرد. (همان، ج ۳، ص ۱۲) چرخش‌های سیاسی او از امویان به سوی عباسیان، حمایت وی از شورش ابراهیم بن عبدالله (از شیعیان حسنی) علیه منصور عباسی، و... همگی نشانه عدم وابستگی به جریان خاص عقیدتی و سیاسی است؛ این ویژگی از شخصیت وی، برای او هزینه‌های فراوانی داشت، چرا که گاهی او را بر آن می‌داشت به خاطر پاسخ نگرفتن از بزرگان و سران سیاسی، با زبان تیز به جنگ آن‌ها برود؛ چیزی که در نهایت، منجر به قتل وی نیز شد. پاسخ مثبت نگرفتن از یعقوب بن داوود و عدم توجه یعقوب در اعطاء و بذل و بخشش به او باعث شد بشار او را هجو کرده و این کار، زمینه

را برای ایجاد بدگمانی خلیفه نسبت به بشار توسط یعقوب بن داوود - وزیر خلیفه مهدی عباسی - فراهم آورد و در نهایت به کشته شدنش منجر گردید.

بررسی شخصیت این شاعر از نگاه نظریه «الفرد أدلر» نیز ما را در رسیدن به عوامل پیدایی هجو بشار کمک می‌کند. أدلر می‌گوید: در همه انسان‌ها احساسی به نام احساس «حقارت» وجود دارد که سرچشمه تمام تکاپوها و تلاش‌هاست؛ چیزی که منجر به رشد بشر می‌شود. عقده حقارت، ناتوانی در حل مشکلات زندگی، از ناتوانی برای جبران احساس حقارت نشئت می‌گیرد. این عقده می‌تواند به سه صورت در کودکی پدید آید. از طریق حقارت جسمانی، به وسیله لوس کردن و یا به وسیله نادیده گرفتن کودک، و عقده برتری، یعنی اعتقادی اغراق‌آمیز در مورد توانایی‌ها و پیشرفت‌های خود که در اثر جبران بیش از اندازه، شکل می‌گیرد. (شولتز، ص ۱۶۹) نقص جسمانی، ژنتیکی و خانوادگی بشار، در کنار عدم توجه و نادیده گرفته شدن وی در دوران کودکی، به عنوان دو عامل نیرومند، زمینه را برای ایجاد عقده حقارت در او فراهم آورد. او نتوانست در مسیر زندگی بر این نقص‌ها به ویژه نقص جسمانی فائق آید و شاید به همین دلیل، مکتبی به ابومعاذ شد؛ نقصی که در بیان زشتی چشم، به صورت ضرب‌المثل «کعین بشارین برد» بر سر زبان‌ها جاری بود. «مخلد بن علی السلامی» (شاعر عصر عباسی) در هجو «ابراهیم بن المدبر» (ابواسحاق ابراهیم بن محمد، معروف به مدبر، از وزیران خلفای عباسی) می‌گوید:

أرانی الله عُزْکَ فی انحناء وعینک عین بشار بن بُرد
(التعالی، ج ۱، ص ۲۲۴)

- خداوند عزت و قدرتت را در کژی و جسم نامتناسبت قرار داده، و به من نشان داده است و چشمان تو همانند چشمان بشار، زشت و ناپیوست.

این امر در او حس حقارتی را ایجاد کرد که در فوران احساسش در شعر به صورت هجو ظاهر شد، و اگر با دقت به هجویاتش بنگریم، درمی‌یابیم که هجو او غالباً در مفاهیمی است که وی از همان ناحیه دچار نقص بوده و به نیازش پاسخ داده نشده است. تشبیه مهجوران به حیوانات، اهانت‌های مکرر به اصل و نسب، هتاک‌های جنسی و مسائلی از این قبیل بیانگر

همین مسئله است. او در حمله بر بنی سدوس آن‌ها را به حیوانات تشبیه کرده و می‌گوید:
 كَأَنَّ بَنِي سَدُوسٍ رَهَطٌ تُؤْوِرُ خَنَافِسٌ تُحْتِ مُنْكَسِرِ الْجِدَارِ
 (الاصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۷)

«گویی بنی سدوس چون گلهٔ گاوان نر و یا همانند سوسک‌های سیاه بدبو، در زیر دیوار فروریخته هستند.»

بشار در اثر تلاش بیش از اندازه برای غلبه بر حقارتش، در مورد خود حتی دچار اغراق نیز می‌شد. او در بیان برتری اصل و نسب خویش در جامعه‌ای که در آن اصل و نسب شالودهٔ اجتماع را تشکیل می‌داد، خود را از اعقاب پادشاهان دانسته و گفته:

جَدِّي أَلْذِي أَسْمُوْبِهِ كِسْرِي، وَسَاسَانُ أَبِي
 وَقِيصْرُ خَالِي إِذَا عَدَدْتُ يَوْمًا نَسْبِي
 (ابن عاشور، ج ۱، ص ۳۷۹)

- پدر بزرگم کسری (لقب پادشاهان ساسانی) است؛ کسی که من به سبب آن به بزرگی می‌رسم، و ساسان (بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانیان) پدرم است.

- و قیصر (لقب پادشاهان روم) دایی من است؛ آنگاه که بخواهم نسبم را بشمارم. بدیهی است که بشار از چنین اصل و نسبی برخوردار نبوده، و این اصل و نسب ساختگی، تلاشی بوده در جهت غلبه بر احساس حقارتی که وی به عنوان «قن» در جامعه بصره داشته است.

نتیجه:

در مقوله علت یا علل بروز هجا در نزد بشار توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱- برخوردار نبودن از اعتبار خانوادگی، سلامت جسمی و ژنتیکی، در کنار شکل‌گیری احساس عدم پذیرش از سوی خانواده، روان رنجوری، و به دنبال آن اضطراب اساسی و احساس ناامنی و حقارت را در شخصیت او نهادینه کرده و زمینه را برای بازتاب آشفتگی‌های جامعه بصره، در قالب هجا، جهت تسکین روان وی فراهم آورده بود. او با تشویق‌هایی که در جهت رسیدن به ارزش‌های اجتماعی جامعه بصره (رسیدن به ثروت و شهرت) از اجتماع

خویش دریافت می‌کرد، گام‌های بلندی را در این مسیر برداشته، و شخصیت هیجان‌طلبش، او را در ورطه‌ای گرفتار می‌نمود، که از میان محسنات شعری فراوانش، نگاه تاریخ بیشتر به هجویاتش دوخته شد؛ هجایی که سرانجام، بهانه‌ای برای قتل وی شد.

۲- حاکمیت فضای ناآرام جامعه بصره و تقویتی که این جامعه به شاعر در سرودن اشعار هجوآمیز برای رسیدن به ارزش اجتماعی آن دوره در بصره - یعنی مال و ثروت - می‌داد، دربروز هجوگرایی شاعر بسیار مؤثر بود.

۳- محیط پرتنش و حقارت‌آمیز خانواده بشار در شکل‌گیری شخصیت ناآرامش بسیار مؤثر بود؛ نقص جسمانی و ژنتیکی خانوادگی وی، حیات نسلش را تهدید می‌کرد؛ به نحوی که مادرش به منظور حفظ جان پسرش بشار، بنا بر باور اعراب قدیم، لباس را برعکس بر تن او می‌کرد و یا براساس باور ایرانیان قدیم، گوشواره بر گوش او می‌آویخت و این نقیصه جسمانی ژنتیکی در ایجاد عقده حقارت و اضطراب درونی وی تأثیر بسزایی داشت.

۴- تشبیه مهجّوان به حیوانات از نقیصه جسمی، حمله به اصل و نسب، از مقطوع‌النسل بودن و بردگی خانوادگی، هجو ممدوحان از عدم نیل به ارزش‌های اجتماعی جامعه بصره، و نپذیرفتن عقاید و اصل بن عطاء معتزلی، از محدودیت‌گریزی و شخصیت پرخاشگر وی سرچشمه می‌گیرد.

۵ - بشار، ایرانی‌الاصل و از نواحی تخارستان بوده و منتسب ساختن خود به شاهان ساسانی و روم در واقع تلاش مضاعفی برای جبران احساس حقارتی بود که شاعر در جامعه‌ای که اصل و نسب از ارزش‌الایی برخوردار بود و از آن ناحیه احساس ضعف می‌کرد، انجام داد؛ چیزی که منجر به عقده برتری در او شد.

منابع:

- ۱- ابن عاشور، محمد الطاهر، دیوان بشار بن برد، لجنة التألیف والترجمة والنشر، القاهرة، ۱۳۶۹ هـ ق .
- ۲- ابن قتیبة الدینوری، الشعر والشعراء، دارالحديث، القاهرة، ۱۴۲۳ هـ ق .

- ۳- ابن منظور، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- ۴- اسکارپیت، روبر، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۵- الإصفهانی، ابو الفرج، الأغانی، الشرح سمیر جابر، دارالفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ ه.ق .
- ۶- بشاربن برد، دیوان بشاربن برد، الشرح و التقديم محمد مهدی ناصرالدین، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، بیروت، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۷- البلاذری، احمدبن یحیی، فتوح البلدان، المحقق رضوان محمد رضوان، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۸- ترابی، علی اکبر، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، فروغ آزادی، چاپ اول، تبریز، ۱۳۷۶ ه.ش
- ۹- الثعالبی، أبو منصور عبدالملک بن محمد، ثمارالقلوب فی المضاف والمنسوب، المحقق محمد أبو الفضل ابراهیم، القاهرة، الطبعة الأولى، دارالمعارف، ۱۹۶۵ م.
- ۱۰- الحموی، یاقوت، معجم البلدان، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، سازمان چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸ ه.ش.
- ۱۲- زکی، احمد کمال، الحياة الأدبية فی البصرة الی نهاية القرن الثاني الهجری، دارالفکر، دمشق، ۱۳۸۱ ه.ق.
- ۱۳- شولتز و دیگران، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ نهم، نشر ویرایش، ۱۳۸۵ ه.ش
- ۱۴- الطبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم والملوک، المحقق ابوصهیب الکریمی، بیت الأفكار الدولیة، بی تا.
- ۱۵- العظیم آبادی، ابوالطیب، القاموس المحيط، مؤسسة الرسالة، بی تا.
- ۱۶- گلدمن، لوسین، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمدجعفر پوینده، انتشارات هوش و ابتکار، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۱۷- لسترینج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ ششم، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - چاپ سهند، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.